



علی همدانی

سیچقان ئیل

(۱)

است که تنظیم خانواده کرده ، قرص خورده و عقیم شده . آینده بی پدر و مادر است . آینده ای است که فازل می شود ، لم یلد و لم یولد است و وقتی می گویند کن ، فیکون می شود . این آینده بی در و پیکر بهتر است . هر چه بخوای همان می شود و در آن همه چیز به رنگی که بخوای در می آید : رنگهای قشنگ قشنگ ، چشمگیر ، خیره کننده ، هوش ربا .

البته این آینده خیالی هم برای خودش پشتوانه ای دارد ، منتها از همان قماش . گذشته خیالی و گذشته هرچه دورتر باشد خیالی تر می شود . گذشته ای که خوب شناخته نیست ، فقط می دانیم که آن زمانها بزرگ بوده ایم ، عظمت داشته ایم ، نقاشی کرده ایم ، پیمان را گذاشته ایم روی دوش مغلوبتر از خودمان و سوار شده ایم . درست یا غلط این حرفها مهم نیست ، گذشته محو و غبارآلوده را هم می شود همچو نقاشی کرد ، آنهم نقاشی های دلنشین و دلچسب ، شیرین و مخدر .

به این ترتیب يك لنگ انسان در مدینه فاضله گذشته و لنگ دیگرش در مدینه فاضله آینده است ، و این وسط دارد در فاضل آب شنا می کند . و این مهم نیست . از ارزش های فرهنگی گذشته کمک بگیریم که فردا را بسازیم . این نمایشنامه ای است که در همه دنیای سوم بازی می شود : خلاق گرسنه و تشنه را در انتظار فردا نگهداشتن . این خصیصه زمان ماست . خصیصه ضد شیخ زمانه ماست : گذشته خیالی را پشتوانه کردن برای فرار به فردا . زندگی کردن در آینده . چون فردا قشنگ تر از امروز است . فردا نیست و امروز هست . امروز محبوس و محصور در واقعیت است و واقعیت هم تلخ . و ما هم حوصله تلخی را نداریم ، جرئت تلخی را نداریم . اینست که به فردا پناه می بریم که حساب امروز را پس ندهیم ، حساب دیروز را هم پس ندهیم : حساب پیش بینی ها ، برنامه ها ، وعده های دیروز را که قاعدتاً امروز می بایستی واقعیت پیدا کرده باشد پس ندهیم .

حساب پس دادن کار را مشکل می کند . پیشگو و پیش بین را به حکم واقعیت ها محکوم می کند و واقعیت ها لبخندهایی را که نوید آینده روشن در چهره ها نقش کرده بود به پوزخند و نیشخند بدل می کند .

اما پیش بینی کردن و پیشگوئی کردن و آرزوهای دور و دراز در سر پختن پیچچا برنمی خورد مثلاً يك موقعی بود که همه ممالک جهان سوم

خوب نگاه کنید : همش پیشگوئی است و همش پیش بینی . ماهه در آینده زندگی می کنیم : چنین خواهد شد ، چنان خواهد شد . بیشتر برین در دو قدمی ماست و « بزرگ نمیر بهار می آید خریزه با خیار می آید » شعار اصلی . پیشگوئی ، از آینده خوش خبر دادن ، از فردائی که « عم و شمه » سر آید صحبت کردن ، همجا را گرفته . مثل آن شیخ کذائی که صد سال پیش سراسر اروپا را فرا گرفته بود و حالا سراسر دنیا را . شیخ آینده ضد آن شیخ کذائی است . برای اینست که همه تارند پیش بینی می کنند . مهم نیست که ما کجا هستیم ، مهم اینست که به کجا خواهیم رسید . و البته معلوم است به کجا . به مدینه فاضله آنهم مدینه فاضله ای با معجزاتی فاضل تر از آنهمه فاضل .

آدمهای فاضل همه پیش بینی می کنند ، همه کارها را با مطالعه قبلی انجام می دهند ، برنامه می ریزند ، طرح می ریزند . برنامه ریزان می کنند یعنی فردا را فاضلانه ترسیم می کنند ، به کمک رقم و عدد و به قدرت محاسبات ریاضی ، به شما ثابت می کنند که در يك چشم بهم زدن ، کار تمام است . و این را جدول داده ها و ستاده ها نشان می دهد ، الگوهای ریاضی مشکل مشکل نشان می دهد ، طرح جامع نشان می دهد ، برنامه نشان می دهد ، کمیوتر تصدیق می کند و دیگران هم حسرت می خورند . همه و همه به شما می گویند امروز نباش و فردا باش . فردا مهم تر است از امروز . « فردا خیلی دیر نیست » . آینده با ماست .

آینده ای که واقعی نیست ، چون آینده واقعی از حال سرچشمه می گیرد ، هر آینده ای بچه حال است ، از شکم حال بیرون می آید .

بیخودی که نمی شود آینده درست کرد . آینده فردا است فردائی که پس از امروز آمده و امروزی که پس از دیروز . دیروز و امروز و فردا بهم مربوط است ، بهم وابسته است ، علت و معلول است . اما آینده خیالی ، آینده افسانه ای ، با همه ادعاهای علمیش و با همه بار و بنبدیل جدول و عدد و رقم و کمیوترش ، این رابطه را ، این علیت را نادیده می گیرد و مثل همه اقیونوهای از قید جهان آزاد است و در این آزادی چه خوب می شود شننگ و تخته انداخت ، دل خوش کرد و بسر شیره مالید . این آینده ، آینده حالی

آرزو میکردند که سوئیس بشوند .

اما حالا همه جهان سومی ها می خواهند زاین شوند زاین آسیا .
زاین آفریقا ، زاین مناطق حاره ، زاین مناطق معتدل شمالی ، معتدل جنوبی ،
زاین قطب شمال ، زاین قطب جنوب ، زاین آمریکای جنوبی .

و زاین آمریکای جنوبی ، برزیل است . و ماشاءالله هزار ماشاءالله
با رشد ده درصد و یازده درصدش و کمی هم تخفیف بدهید دوازده درصدش .

برزیل ژاپن است و ژاپن ، برزیل . آنهم در این سال میمون
سیچقان نیل . و اگر شعرای سنتی یک کمی هم جرئت بکنند شاید بشود برزیل
و اسرائیل را هم قافیه کرد : برزیل و اسرائیل . اینهم کاری است ، خودش
نوآوری است . جایزه دارد . و چون هیچ دولتی نیست که سه نشود آنوقت
فقط فوتبال می ماند ، قافیه آقا چه کنیم ؟ اصلا چرا برای فوتبال اسم فارسی
درست نکنیم ؟ ریشه اش که مال خودمان است . و اولین استاد بوم صد هزار
نفری را هم صفویه درست کردند : میدان نقش جهان . پس چرا ارزش های
ملی و معنوی را قراموش کنیم ؟ آخر تا کی اقدما فوتبال را با اسب و
گوی بازی می کردند یعنی فوتبال ما سواره بوده چون ما همیشه سوار بوده ایم .
انگلیس ها چوگان ما را گرفته اند پیاده کرده اند و (آنهم چون اسب
نداشته اند) و شده است فوتبال . حالا ما باید به خودمان برگردیم و فوتبال
سواره را راه بیندازیم . منتهی البته ارزش های گذشته را باید با مقتضیات
دوران ماشین و اتم آشتی داد که دنیا پسند بشود . اینست که بجای اسب ،
باید اتومبیل را وارد میدان کرد . البته اتومبیل مخصوصی که خودمان
بتوانیم بسازیم و آنهم بطور انحصاری در تمام دنیا . مثلا یک مدل واقعا
کورسی از بیکان آنهم به اسم «چوگان» برای بازی «پابیل» ، روایت
جدید چوگان خودمان و یا روایت مستجم فوتبال . فقط چرخها باید کمی
بزرگتر باشد مثل چرخ های درشکه های خودمان . بازگشت به درشکه
احیاء درشکه ، آشتی دادن درشکه - ارزش ملی و اتومبیل - مظهر تمدن
صنعتی . (چرا موزه درشکه نداریم ؟) . این رسالت ماست و پابیل ، راه حل
است . پابیل یعنی با پا بازی کردن آنهم با پاهائی که همچون نیل ، توپ
را در آغوش می گیرند و به سوی هدف پرتاب می کنند . همه پابیل بازی
کنیم : فدراسیون پابیل ، پابیل حرفه ای ، پابیل آماتور ، پابیل زنان ،
پابیل کودکان پابیل کرولانها . و پابیل را در دنیا رواج بدهیم . مسابقات
جهانی پابیل تشکیل دهیم و حتی زور بزیم که پابیل را که بازی ملی ماست
بیریم جزو بازیهای المپیک . و همه را دعوت کنیم که بیایند با ما مسابقه
پابیل بدهند و چه از این بهتر : چون می خواهند پابیل بازی کنند باید
چوگان ساخت ما را بخرند و این یعنی رونق صادرات ، تسخیر بازارهای
جهانی و رشد اقتصادی و چون در مسابقات پابیل ما می بازند افتخارات
ملی ما زیادتر می شود . همینطور مدالهای طلا و هور و خوشحالی و برای تمام
قهرمانی جهان در پابیل . پس فکر پابیل باشیم . « قزدا که بر من و تو
وز باد مهرگان » و دریا های طلای مذا بختگر از صحرای کرمانی شود پابیل سیل
دلار و مارک و روبل و فرانک و ین را به کشور ما سرازیر خواهد کرد .
یک لحظه تصورش را بکنید : شامپو نهایی جهانی پابیل در میدان
نقش جهان اصفهان ، اینطرف شیخ لطف الله ، آنطرف مسجد شاه و انور
عالی قاپو و آن وسط بیکان - چوگان های ما که می تازند و می برند . چه
جشنواره ای بهتر از این .

مهمان سرای شاه عباسی همینطور پرمی شود و خالی می شود و چون
کفایت نمی کند تمام اصفهان می شود مهمان سرای شاه عباسی . تمام کاروانسراها را
مهمان سرا می کنیم . عباس دوم می سازیم ، عباس سوم می سازیم ، اسمعیل
می سازیم ، طهماسب اول ، دوم و سوم و چهارم و دهم می سازیم ، شیخ صفی الدین
می سازیم ، سلطان حسین می سازیم . اصفهان می شود یکبارچه صفویه ، آنهم
صفویه ای که در صفویه بودن دست بغداد های هارون الرشیدی هولیوود را
از پشت می بندد . همش طبل و نقاره و رقص شکم و توری های سبز و صورتی
و آبی و همه پر از پولک های طلائی و نقره ای و همه اینها پیچیده در عطر گلاب
و اسفند و عود .

و اصفهان در زیر روشنائی چراغ های نئون رنگ بریده و بیخون
کیف می کند . کنار زاینده رودی که دریاچه مصنوعی شده و رویش پابیل آبی
بازی می کنند (البته پابیل آبی هم اختراع کرده ایم) ، والان بهشت می شود

همش حوض و جوی و جویبار و آبشار و فواره . و بالای هر فواره یک چلچراغ
و کنار هر فواره مجسمه گچی دوفرشته چاق و چله و لخت و پتی ، تیر و کمان بدست
وروی یک پا ایستاده . چهارباغ بی درخت را با درخت های پلاستیکی پرمی کنیم .

همش سرو و آنهم سروهای بابائونلی . که البته اسمش را می گذاریم سرو
عمونوروز و جلوی هر کدام دو تاسیاه می گذاریم بابلس قرمز تند که دایره
زنکی بزند و سیاه بازی در بیاورند و زیر زبانی « آقای خودم سلام علیکم »
بخوانند و پول بگیرند . پولی که بعد ما صرف کمک به کشورهای عقب مانده ،
زلزله زده ، خواب آلوده و خمیازه کشیده می کنیم و یا صرف کمک به موسسات
علمی بزرگ دنیا ، در هر حال صرف کمک به بنی آدم که اعضای یکدیگرند

همه جا گل سرخ می کاریم و کنار هر بنه گل سرخ یک مجسمه عمر خیام
می گذاریم با کوزه ای در کنارش . نه ، اصلا خیام را در اصفهان پیاده می کنیم .
سر هر گنبر صحنه ای از خیام آنهم از روی کارت تیریک های کاشانی : یکجا
خیام در کارگاه کوزه گری ، یکجا خیام و ابری که آمد و باز بر سر سبزه
گریست ، یکجا خیام و لمبتکان و فلک لعبت باز و یکجا خیام و آن جام که
عقل براو آفرین میزندش . و همه جا خیام و همه جا خیام و البته مهرگان
هزارویکتشی هم کنارش .

حمام شیخ بهائی را راه می اندازیم . اصلا همه حمام هارا می کنیم
حمام شیخ بهائی ، در هر اطراف هتل ، یک مینی حمام شیخ بهائی می گذاریم و یک
مینی مترساح مسجد شاه . و منارجنبان را به جنبش درمی آوریم : هر دو کنار را
روست و چهار ساعت آتشکده بالای کوه را روشن می کنیم و شها . روی کوه
مقطه ، نمایش نور و صوت راه می اندازیم و زرتشت را بارش بلند و لباس
سفیدش به رخ اهل هفتاد و دو ملت می کشیم . مادی هارا لارویی می کنیم و
روی آنها بیکان آبی می اندازیم . همه رفت و آمدها باییکان آبی ، مثل ونیز ،
(دیگر کم کم دارد محو می شود که اگر حضرت هم قرار باشد ظهور کند ،
و در روایات معتبرتر صحبت از دجال است ، باییکان ظهور می کند و چه
از این بهتر) تمام طبعات جهان شگفت زده از ونیز شرق صحبت کنند .

و همه غذاهای ایرانی می دهیم : اشکنه اشکنی ، سیرابی ساسانی ،
پختی ایغلی ، قشجان حاج میرزا آقاسی ، کباب سهراب و دیزی رستم و البته
کره آفرید و اصلا غذاها را از روی یک کتاب طباطبائی که نسخه منحصر بفرد
و هر غیر حال قلمبرترین نسخه اش را تازه بدست آورده ایم درست می کنیم که
دیگر در اصلشان حرفی نباشد . و غذاها را توی مجمع های بزرگ می
می کاریم و هر غذا را زیر سرپوشی مثل کلام خود رستم ، و پشت بند چنین
اطعمه ای ، اشره : چائی قند بیلو و ترش و جوشانده و گل گاوزبان آنهم
به خدمت شاگرد قهوجی های ماهری که پنجاه تا استکان را روی بند بند انگشتان
یکهستان می آورند و می پزند . و همه اینها بهیمن « پابیل » « پابیل » یعنی پلی
میان گذشته و آینده یعنی تنها نمونه موفق احیای ارزش های ملی آنهم
بصورتی سازنده و در راه نوسازی جامعه !

آنوقت است که همینطور از چین و ماچین و هند و یمن و یسار کارشناس
می آید که از کار ما سردر آورد . یونسکو ما را سرمشق قرار می دهد و ما می شویم
مرجع تقلید دنیای خودمان . هم مرجع تقلید گرسنه ها و هم مرجع تقلید سیرها :
چون شکم هارا سیر کرده ایم بی اینکه آلودگی بار بیاوریم . و برای همین هم
هست که همه حیران مانده اند آنهم انگشت به دماغ . و این را می گویند نبوغ ،
و می گفتند و باورمان نشد و حالا یکهو افتاب آمد دلیل آفتابه (و بالعکس) .
و ما همیشه زیر آبر نمی ماند .

آنوقت است که ماشین ، قطار ، طیاره ، دوچرخه ، گاری ، درشکه
و کجاوه هم از این راه تورست حمل می کنند و از آن راه ، آهن . پس در
هر حملی دونعمت موجود و از هر نعمت وجهی عاید ، و چون مهمان نواز هستیم
تورست هارا هم می نوازیم ، برایشان دوره مخصوص درست می کنیم که با
ارزش های ملی ما خوب آشنا شوند . بهر کدام یک قلمی و یک دوات بالیقیمی دهیم که
بشینند ، زانوشان را بیاورند توی بغلشان و خط درشت مشق کنند . پیرزندهای
آمریکائی و کالباس فروش های آلمانی مژه میرعباد شدن را می چشند و قدر
نسخه خطی را می فهمند و همینطور رج می زنند . « بادب را ادب سپاه بس است »
و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

و به این ترتیب راحل موثری برای جلوگیری از سیاست تسلیحاتی قدرتهای
بزرگ پیدا می شود و سازمان ملل خوش می آید و به اتفاق آراء قطعنامه های
خوب صادر می کند و به همه دنیا توصیه می کند که جشن مهرگان وسده

بگیرند و چهارشنبه‌سوری راه بیندازند. اسکیموها که در شب چهارشنبه آخر سال قطبی چهارشنبه سوری می‌گیرند آقدر بته می‌سوزانند که همه یخ‌های قطبی آب می‌شود و قطب شمال هوایی پیدا می‌کند نه سرد و نه گرم و همیشه بهار و سازمان ملل می‌بیند که بازهم یکی دیگر از معضلات دنیای امروز که افزایش جمعیت و کمی فضای حیاتی باشد به کمک چهارشنبه‌سوری حل شد.

توریت هائی را که با استعدادند و در خط درشت پیشرفت می‌کنند تشویق می‌کنیم که این بار می‌نویسند «با ادب باش و هر چه خواهی کن». تحریر شده تا بفهمند اگر هر چه می‌خواهند می‌کنند به خاطر بساطتی نیست به خاطر ادب است و مستشرقین هجوم می‌آوردند که «فرائدالادب» را به همه زبانها ترجمه کنند و بر آن شرح و تفسیر بنویسند. «فرائدالادب» می‌شود جانشین کتاب سرخ، همه کس می‌خواند و همه کس لذت می‌برد. پیرزنها ی پولدار جهان متحد شوید و همه با هم بسوی اصفهان.

وقیمت زمین بالا می‌رود. همه دنیا می‌خواهد در اصفهان زندگی کند و بازار زمین داغ و داغتر می‌شود. هر یک وجب خاک خدا را به قیمت خون همه اجدادمان که اول ما را پس انداختند و بعد در راه حفظ وطن جان باختند می‌فرستیم و به این ترتیب از همه آنها می‌گذریم که در گذرگاه تاریخ بی‌تریبی کرده‌اند انتقام می‌گیریم: اسکندر و یونانیان، اعراب باپتی و گرسه و مغولها از چنگیز تا تیمور و قیبه حضرات، شمار!

سراسر چهارباغ را می‌کنیم قهوه‌خانه و در همه قهوه‌خانه ها نقالی می‌کنیم. البته قبل از نقالی، شعر نو می‌خوانیم و وقتی هم تقال خسته شد شعرتو می‌خوانیم و البته نه فقط نقل رستم و سهراب و بیژن و منیژه بلکه نقل همه شاهکارهای مهم ادبیات جهان را می‌گوئیم: نقل برادران کارمازوف، بینوایان، اولیس، دون کیشوت، دن آرم، دکتر ژواگو، دوزخ، جینکوز، رجائی، اصلا یک قهوه‌خانه را اختصاص می‌دهیم به شکسبیر، یکی را به مولیر، یکی را به برشت و همه چیز را قصه می‌کنیم، نقل می‌کنیم، شیرین می‌کنیم. همه چیز با «یکی بود یکی نبود» شروع می‌شود و همه جارا شیرینی می‌گیرد. گله به گله، توی شهر، چشمه درست می‌کنیم. چشمه‌های نشانی و شادی. و از یک چشمه کوکا می‌چوشد و از آن یکی، پیسی. نه، اینجا هم به خودمان برمی‌گردیم از یکی سکنجبین می‌زند بیرون و از آن یکی سرکشیره.

کنار هر قهوه‌خانه یک دکان عتیقه‌فروشی، آنهم چه عتیقه‌هایی از دندان عاریه انسان شاندارتال گرفته تا تیغ دلاکهای حمام فین و خروار خروار هم نسخه خطی با خطهای قشنگ قشنگ و همه مذهب و همه مصور به مجالس عدیده بزمی و رزمی. و بعد هم اشیای زیرخاکی از تمدن های نشناخته سی‌چهل هزار سال پیش. و توی گنجدها، اشیای سفالی و لاله‌های نودلرو و کتیبه‌های سنگی بزرگ بزرگ با عکس و تصاویر مختلف حیاتی که می‌باشند و سیخی و سه پایه‌ای. (و این خطها را هم تا آنوقت خودمان اختراع می‌کنیم و کشف می‌کنیم) نسخه خطی کلیات آثار کلتومته، قلمتراش آغامحمدخان، نند هلاکو در بغداد و خواجه نصیر هم در کنارش، قلیان سلطان محمد غازی و کفش احمد بن نصر، کلاه نصر بن احمد. ماه‌نخشب و لوازم سکار و حسن صباح و زنجیر نوشیروان بالاغش و پیراهن های آستین بلند از هاشیر در اوست و شاهپور ذوالکناف و کف های پسته‌اش، و بهرامی که گور می‌گرفت همه وقت و غلامی که شد آب‌جو آرد و شبانی که موسی را دید بره‌ا و مسکوکات خمره

خمره و دقینه‌ها طبق طبق و بازویند هوشتر و بازهم دندانهای عاریه انسان شاندارتال و نمد هلاکو در بغداد و تیغ دلاکهای حمام فین.

و کنار هر عتیقه فروشی، خربزه فروشی، آخر خربزه را هم احیاء می‌کنیم. خربزه های اصفهان را. زرد طلائی و بزرگ و البته شیرین‌تر از قند. خربزه را به جهانیان معرفی می‌کنیم. اصلاح نژاد خربزه می‌کنیم: همینطور پیوند می‌زنیم: خربزه با آلو، با شفتالو، با آلبالو، با هندوانه، با موز، با آناناس با طالبی، با دستنبو، با نارنجی، با کدو حلوائی و با خربزه. و انواع خربزه درست می‌کنیم رنگ و وارنگ، قوس و قرص. و به این ترتیب تحقیقات کشاورزی را رواج می‌دهیم. مؤسسه خربزه شناسی درست می‌کنیم. و باز عالم می‌آید تماشا و ما خربزه صادر می‌کنیم به همه دنیا و مردم از کالیفرنیا می‌روند و می‌آیند روی دست و پای ما می‌افتند که بگذاریم هزاره نمونه خربزه درست کنند و خربزه را طوری صادر کنند که زودتر از همه خربزه‌های دنیا به بازار برسد. و ما تخمه خربزه را جانشین تخمه هندوانه می‌کنیم: خربزه‌ها مان را که با کدو حلوائی پیوند زده‌ایم تخمه‌هاشان مرغوب‌تر شده است و به این ترتیب نهضت تخمه خربزه به راه می‌اندازیم و تخمه خربزه را جانشین یف‌فیل می‌کنیم، آنهم باز در سطح جهانی. همه بچه های دنیا تخمه خربزه خندان می‌شکنند (آخر، تخمه خربزه‌ها را می‌دهیم با کیلوئی دو تومان در دروازه دولاب خندان می‌کنند که هم سطح اشتغال برود بالا و هم راحت‌تر خورده شود).

و در این حیص و بیص کشف می‌کنیم که تخمه خربزه از غذاهای بسیار سالم دنیاست: روغن تخمه خربزه درست می‌کنیم، آرد تخمه خربزه درست می‌کنیم، نان تخمه خربزه درست می‌کنیم. و حتی به کمک تخمه خربزه صنایع دستی را هم رواج می‌دهیم و از تخمه خربزه، کیف و گردنبند و دست‌بند و دم‌پایی و حصیر و سفره درست می‌کنیم. و باز همه دنیا می‌فرستیم که مات و مهوت بمانند. و ما هم جواب یک سؤال ابدی را پیدا می‌کنیم: کشور ما کشور کشاورزی است یا صنعتی؟ معلوم می‌شود کشور ما صنعتی و فلاحتی است، کشت و صنعت است. و باز یونسکو و سازمان بهداشت جهانی و سازمان کشاورزی و خواربار جهان کارشناس می‌فرستند که ببینند چطور یک جامعه سنتی توانسته است صنایع دستی را حفظ کند، صنعت را کشت بدهد، مسئله گرسنگی را حل کنند و و و. و خربزه شناسی می‌شود یکی از علوم پایه. در همه دانشگاه‌های معتبر و نامعتبر جهان، سه واحد خربزه‌شناسی می‌گذارند. اول بصورت درس آزاد و بعد به صورت درس اجباری. و چه کتابها و چه مقاله‌ها که در این باره نمی‌نویسیم اما همه را به صورت نسخه خطی نگه میداریم و نسخه خطی‌ها مان را از لیج مستشرق‌ها، قایم می‌کنیم، هر گداهش را در اختیار یک پنج طبقه‌ای در یکی از شهرها و دهات و اسمش را می‌گذاریم کتابخانه. و چراغهای کتابخانه‌ها را با روغن چراغ می‌سوزانیم هر که از هر جای دنیا بشناخت بیاید و رنج سفر را متحمل شود و توی کتابخانه‌های ما بنشیند و دود چراغ بخورد و نسخه خطی بخواند. کتابخانه‌های ما در دنیا بی‌نظیر می‌شود. و علم ما دوباره رواج می‌گیرد. دوباره این سینا داریم، بی‌هیچی داریم، بیرونی داریم اندرونی داریم و همه متبحر در خربزه‌شناسی. و خربزه‌شناسی مکتب‌های مختلف پیدا می‌کند: اصالت وجود، اصالت



ماهیت ، اصالت روح ، اصالت لامه ، اصالت شکل اصالت محتوی ، اصالت تمهید ، اصالت تجرب ، اصالت نظم ، اصالت هرج و مرج و اصالت حاده و . . . و به این ترتیب همه « ایسم » های جهان رنگ خریزه بخود می گیرند و تخمه خریزه های می شوند . همه ریاضیدانان روش های ریاضی را در خریزه شناسی به کار می برند و به کمک چرتکه و کمپیوتر و هزار جور ماشین حساب « خریزه نگاری » را درست می کنند . و باز یونسکو کارشناس می فرستد و بالاخره بعد از سال کتاب ، سال تعلیم ترتیب و سال جمعیت ، تصمیم می گیرد سال خریزه یا تخمه خریزه را اعلام کند ، یا اصلا دهه خریزه و یا سده خریزه یا تخمه خریزه . قرن بیست و یکم می شود قرن تخمه خریزه . قرن بازگشت به زمین و ارزشهای زمینی ، قرن سازندگی بعد از قرن اتم ، قرن ارزشهای هوایی و قرن خرابکاری .

و گز را هم فراموش نمی کنیم . کنار هر خریزه فروشی یک گز فروشی . گزها را از لای کاغذهای زوررقی واز میان قالب های قوطی کبریتی درمی آوریم و دوباره برمی گردیم به خودمان و ارزش های اصیل و موروثی را احیاء می کنیم : گز را می گذاریم لای آرد . آنهم آرد تخمه خریزه . و آنهم انواع گز : بادام ، پسته ، فندق ، گردو و بقول مرحوم ویلیام شکسپیر آخرین و نه کمترین گز تخمه خریزه . و همه را مرتب می گذاریم توی جبهه های چوبی و روی هر جبهه با یکی از خطهای زیبای فارسی شکسته ، کوفی ، ثلث ، نسخ ، نستعلیق و غیره می نویسیم (و همین خودش هنرخطاطی را هم زنده می کند) : شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود . و چون گز می رود بنگاله ، ۶۰۰ میلیون ساکنان محترم شبه قاره هند می شوند گز خوار . بنگالادش ، پاکستان و هندوستان . همینطور گز می خوردند چون دیگر طوطی ندارند . گز از هند به سیلان و سرانندیب می رود ، به جاکارتا و سوماترا می رود ، به ژاپن می رود (و ژاپنی ها تند تند ترانزیستور و کمپیوترهای قد و نیمقد به ما می دهند که از ما گز بگیرند و ما همه چیزمان می شود الکترونیک و یک دگمه را که فشار بدیم همه اسرار مگو را به دست می آوریم) واز آنجا به چین و هشتصد میلیون چینی گز می خواهد و چه بازاری ؟ و باز دنیا می ماند حیرتی ! و ما کجائیم در این بحر توسعه و ژاپن کجا ! و ما گز نکرده پاره می کنیم .

به شرق گز می فرستیم و به غرب ، تخمه خریزه . راه ابریشم دوباره راه می افتد ، راه ابریشم را دوباره می کنیم : تکه شرقش می شود راه گز و تکه غربیش راه تخمه خریزه . و تخمه خریزه چنان اهمیتی برای غرب پیدا می کند که باز کریستف کلمبی پیدا می شود و به سرش می زند و سوار کشتی می شود که راه نزدیکتر پیدا کند و باز بی آنکه بداند قاره جدیدتری را کشف می کند و اسم آنرا می گذارد خریزیا . قاره ششم . و همینطور تاریخ از ته قرون وسطی دوباره تکرار می شود و دوباره عصر جدید آغاز می شود و بروی فروشی ، سرخپوست کسی و اعلامیه های حقوق بشر . و چه قشوقی که به پا نمی شود !

به قدرتی ، « اصفهان بای نایت » هم درست می کنیم سر تا پا با اگر توریست های عزیز خیلی اصرار کنند می توانند مهتاب شیدا ، با پیکان آبی توی مادی گردش کنند واز توی مادی قورباغه بگیرند و کباب کنند و در پرتو شمع پروانه وار کباب قورباغه بخورند . و کباب قورباغه اصفهان دست خاویار بحرخر را از پشت می بندد مخصوصا که تا آنوقت آلودگی بحرخرر ممکن است کلک هر چی ماهی است کنده باشد . مرگ برآلودگی . و ما که همه آداب طهارت را بجا می آوریم و غسل می گیریم و تیمم می کنیم پاکیم و پاکیزه و آلودگی نداریم و آلوده نیستیم و اثنافی صراطالمستقیم .

و چندتا تکیه راه می اندازیم با تعزیه . همه تکیه ها به معماری سنتی و همه تعزیه ها مدرن و درباره موضوع های داغ ، تعزیه لومومبا ، تعزیه چه گووارا ، تعزیه ژنرال دوگل ، حسنک وزیر به شعر نو . و همه را با بوق و کرنا بازی می کنیم آنهم در حضور نخبه منتقدان بزرگ و روشنفکران بزرگتر و صاحب نظران باز هم بزرگتر و هنرشناسان خیلی خیلی بزرگ . چندتا بیرون و اندرونی اصیل را می گیریم با اطاقهای گچبری و آئینه کاری و دیوارهای پوشیده از نقاشی و تئاتر روحوضی درست می کنیم . در بیرونی از تماشاچیان پذیرائی می کنیم و در اندرونی ، کنار درختهای

شمشاد و تبریزی ، سیاه بازی علم می کنیم و تا کله سحر هر و هر می خندیم . چندتا خاقانه را نوسازی می کنیم . دستگاهای حرارت مرکزی و تهویه تبخیه می کنیم و درآوش را می آوریم که شبهای جمعه ذکر علی هو بگیرند و وقتی به عرش اعلی رسیدند یک قری هم بدهند و سماعی هم بکنند و ترجیع بند هاتف را بخوانند از « در کلیسا به دلبری ترسا » تا « یکی هست و هیچ نیست جز او » .

همینطور معنویت است که از در و دیوار می بارد . ازینور فرهنگ میزود بالا و از آنور هنر می آید پائین همه تالارها ، تالار هنر و همه جشن ها ، جشن فرهنگ و همه دالان ها ، دالان تمدن (و تمدن را هم پارسی سره می کنیم : مثلا چیزی از قبیل شهرداد ، شهر شاد ، شهر یافت شهر کرد و و) و ما یک معجزه دیگر هم می کنیم . شهر معنوی می سازیم آنهم در مقابل شهر مادی غرب : نه اثری و نه خبری از سر بی ادب و هنری که « داشت عباسقلی خان » ، همه بچه ها قره العین چهارده ساله و « بالغ نظر علوم کونین » و همه بزرگها « ز گهواره تا گور دانش بچو » و به این ترتیب معضل شهرنشینی را هم به سرانگشت ارزش های ملی می گشائیم و باز یونسکو کارشناس می فرستد و گزارش چاپ می زند که مردم بیائید تماشا . . . و باز هم مردم می آیند تماشا و مشق درشت می کنند و تخمه خریزه می شکنند و پاییل بازی می کنند و بازهم آهن می رود ، آدم می آید و بازهم پول می ماند . و در این آمد و شد ، ما زندگی می کنیم واز این آورد و برد کیف می کنیم ، نشئه می شویم و ریال می شود دلار یا مارک زمانه که اگر بلرزد جان همه می لرزد و شیشه عمر جهان درست است .

و بالاخره اصفهان کم می آید . آنوقت سرازیر می شویم به جاهای دیگر : قزوین ، همدان ، نیشابور ، سبزوار ، کاشان ، جامک و و همه جا را اصفهان می کنیم و اصفهان می شود یک قطب توسعه و همینطور توسعه پراکنی می کند و از یزد قطاب و شمشک و حلوا ارده حاجی خلیفه بیرون می آید ، از قم ، سوهان لقمه ای و زعفرانی و کوزه های قد و نیمقد ، از قزوین نان برنجی و ترشی سیب و مویز خیاب ، از تبریز کوفته و نقل و نبات ، از همدان سفال های لاجین همین به تصویر ابوعلی سینا و منقش به نقش های باستانی ، از یوشهر ، رنگینک واز مشهد ، خوشاب و شخته . همه جا عنونوروز می گذاریم که همه بچه ها عید ما بهتر از همه عیدهای دنیا است ، تقویم ما بهتر از تقویم همه دنیا است ، پارچه همامان ، قالی همامان ، کاشی همامان ، شره همامان و بالاخره خودمان ، و آنوقت اگر قبول کنند چون دیگر معلوم می شود که نیتشان پاک نیست ، سوء نیت دارند و کسی هم که سوء نیت داشت تکلیفش معلوم است و تکلیف ما هم معلوم . « شکرگرد اول تاریخ بشریت ، بر فراز دنیائی و دنیائی به زین بلای عالم یعنی سرچاچی واقعی خودمان ، راحت می نشینیم و مقمان را بالا می کشیم و نسخه خطی می نویسیم ، خاطرات می نویسیم ، سند و مدرک چاپ می کنیم و نشان می دهیم که چطور هر چه در جاهای دیگر شده ما گوییم و هر چه در اینجا شده دیگران کرده اند ، بیگانگان و هم الظالمون . و درآمد سرانه انتظار زیاد می شود که دیگر کسی حوصله حساب گردش را نخواهد داشت مگر سازمان ملل که باز کارشناس می فرستد .

رواج علم ، رواج صنعت ، رواج تجارت ، رواج فلاحت ، احیای عظمت گذشته و حل معضلات جامعه بشری و همه به خاطر پاییل . پس پاییل را فراموش نکنیم . آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است : پا و پاییل . و به این ترتیب است که برازیل و . . . و پاییل هم قافیه می شود (البته با کمی حسن نیت !)

(بقیه دارد)